

نشریه فرهنگی
دانشجویی هیئت
محبین امام سجاد (ع)

قلم

جنوب



هیئت فرهنگی مذهبی محبین امام سجاد (ع)
دانشگاه علوم پزشکی ابرانشهر

به نام خداوندِ جنوب؛ آن‌جا که امید، از نخل‌ها بلندتر است.

صاحب امتیاز :

هیئت فرهنگی مذهبی محبین امام سجاد (ع)
دانشگاه علوم پزشکی ایران شهر

مدیر مسئول :

مریم نخعی

سر دبیر :

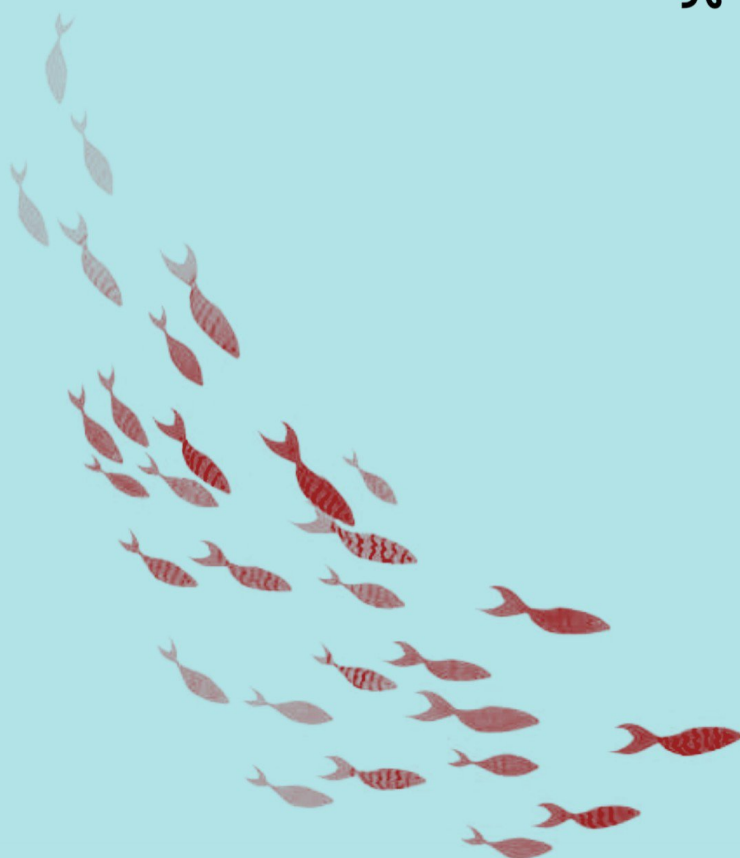
یلدا خسروی

ویراستار :

محمد یاسین صادقی

صفحه آرا :

یلدا خسروی



قلم

ویژه نامه جنوب

شناسنامه نشریه

فرهنگی. اجتماعی. مذهبی

سخن سردبیر



راستش...

نمی‌دانم چند سالِ دیگر، وقتی دوباره این صفحات ورق بخورند، از این روزها چه چیزی در خاطر آدم‌ها مانده باشد. شاید اسمِ شهرها... شاید تاریخ‌ها... شاید هم فقط چند خبر. اما دلم می‌خواست اگر قرار است چیزی از این روزها بماند، خبرها نباشند... آدم‌ها بمانند.

نمی‌دانم وقتی این صفحات را می‌خوانید، چه حسی خواهید داشت. فقط یک خواهش دارم...

عجله نکنید.

بعضی صفحه‌ها را باید آرام خواند.

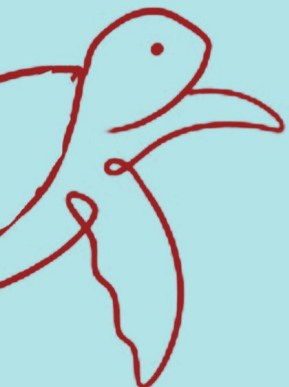
بعضی جمله‌ها را باید چند ثانیه نگه داشت.

و بعضی آدم‌ها را... باید بیشتر دوست داشت، تا وقتی هنوز کنارمان هستند. اگر آخرِ این ویژه‌نامه، دلتان خواست به کسی زنگ بزنید، مادرتان را در آغوش بگیرید، برای این خاک دعا کنید یا فقط چند دقیقه بیشتر قدرِ خانه را بدانید... فکر می‌کنم تمام خستگیِ نوشتنِ این شماره، ارزشش را داشته است.

با مهر

یلدا خسروی

سردبیر نشریه «قلم»



فهرست مطالب

خوشا فصلی که دور از غم

همه که شونه وا شونه

دست وا دست

سایه وا سایه

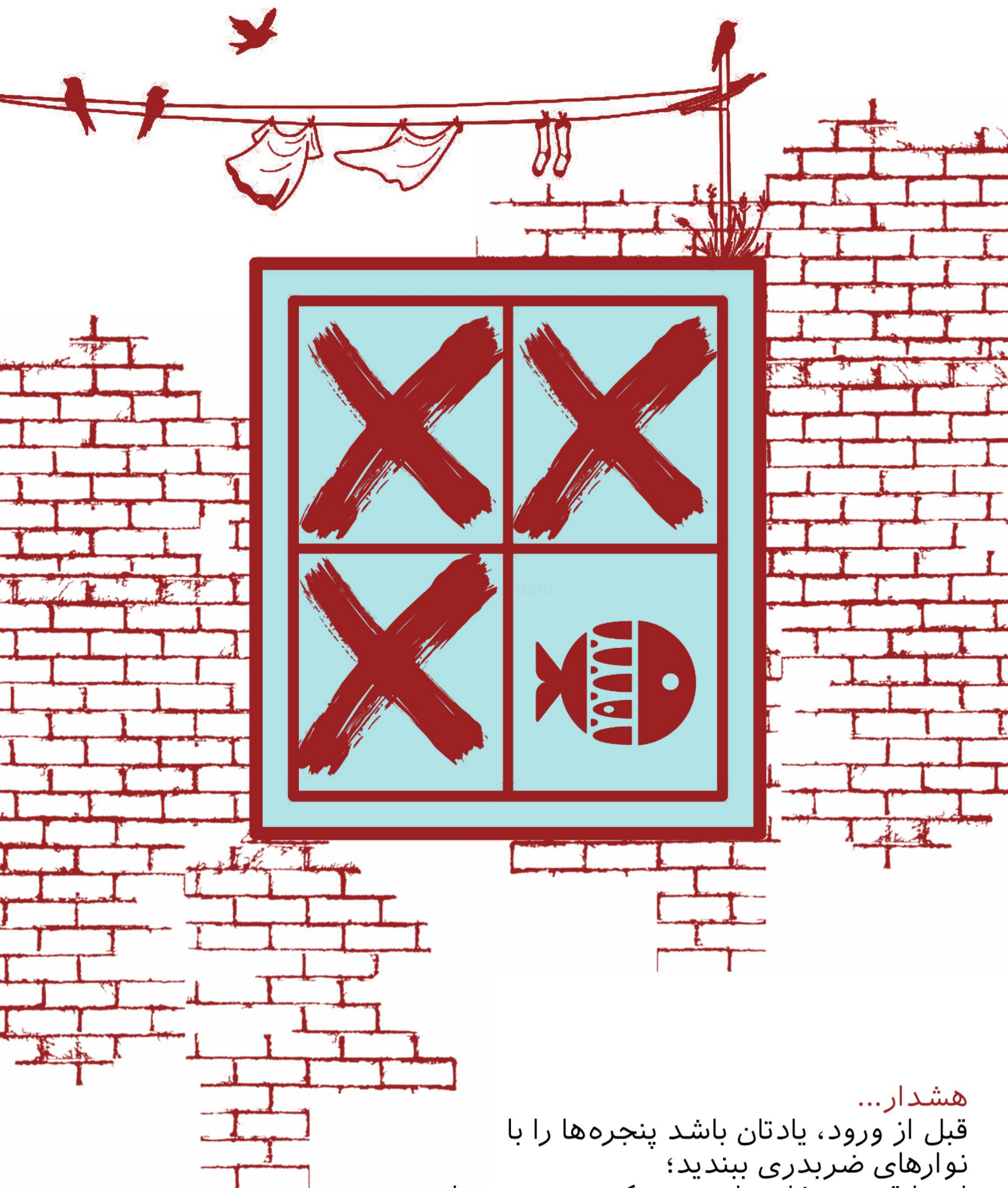
شارفته خانه وا خانه

1:05

-1:13



آهنگ لبخند از ابراهیم منصفی



هشدار...

قبل از ورود، یادتان باشد پنجره‌ها را با
نوارهای ضربدری ببندید؛
اینجا قصه‌ی خانه‌هایی‌ست که روزی، به جای
تماشای دریا، چشم به آسمان دوختند.

خوشا فصلی که دور از غم

- نامه ای از جنوب به جنوب -

بسمِ خُدا

پسرُم... سلام مادر...

امروز باز دِلَم هَوایِ دَریا کِرده بُود. همون بادِ شِرْجی اومَد
توی حیات، پَرده‌ها رو تَکون داد و پِهو دِلَم از غَصّه تَرک خورد...
آسمونِ جنوب دیگه اون آسمونِ قدیم نیست پسرُم.
چند روزه صدایِ سایه‌ی شومِ طیاره‌هایِ آمریکایی، پرنده‌ها رو
پر داده و سایه‌ی ترس انداخته رو سقفِ خانه‌ها. دیشب صدایِ
انفجار تو بندر پیچید... همه‌ی وجودُم لرزید و فقط اسمِ تو رو
صدا زدم. کاش بُودی و می‌دیدِ چطور غروبِ دریا همرنگِ
خون شده... کاش باز می‌نشستی کنارِ پنجره و می‌گفتی:
«مادر، بویِ دَریا از هَمه چی قشنگ‌تره...»

می‌دوَنَم اونجا تو ایرانشهر دوری. می‌دوَنَم دِلِت واسه غربتِ
این خاک می‌گیره. واسه همینه هَر شَب قبلِ خواب،
آیْتُ الْکَرسی می‌خوَنَم. مَادَرِت یادت داده: آیْتُ الْکَرسی فقط آیه
نیست؛ یه پناهه جلویِ ظلمِ کسایی که چشمِ دیدنِ آرامشِ ما
رو ندارن. مَنَم هَر شَب می‌خوَنَم و می‌گَم: «خَدایا، پسرُم
و این خاکِ مَظْلومِ خُودِت حَافِظ باش...»

چند روز دیگه بیشتر از سربازیت نَمونده. خرماهایِ باغِ رو
با اشکِ برات کنار گذاشتم. زود بیا پسرُم...
چشمِ انتِظارِ تَم.

همه که شونه وا شونه



در صف نماز، فاصله‌ها کم می‌شوند؛ شانه‌ی پیر و جوان کنار هم می‌نشینند تا یادمان نرود در برابر هجوم سختی‌ها تنها نیستیم. اما این روزها، سنگینی واقعی نه روی کاشی‌های مسجد، که روی شانه‌ی مردمی است که آوارِ خصومت و تجاوزِ دشمن روی رؤیاهایشان افتاده. شانه‌ی مادری که جگرگوشه‌اش را زیر تجاوز موشک‌ها سپر کرده، شانه‌ی صیادی که تورش بوی باروت گرفته، و شانه‌ی کودکی که کابوسِ پروازِ هواپیماهای دشمن را می‌بیند.

قلم اگر می‌نویسد، برای این است که مرهمی باشد بر داغ این شانه‌های خسته؛ تا صدا و بغضِ مردمِ مظلومِ جنوب گم نشود.

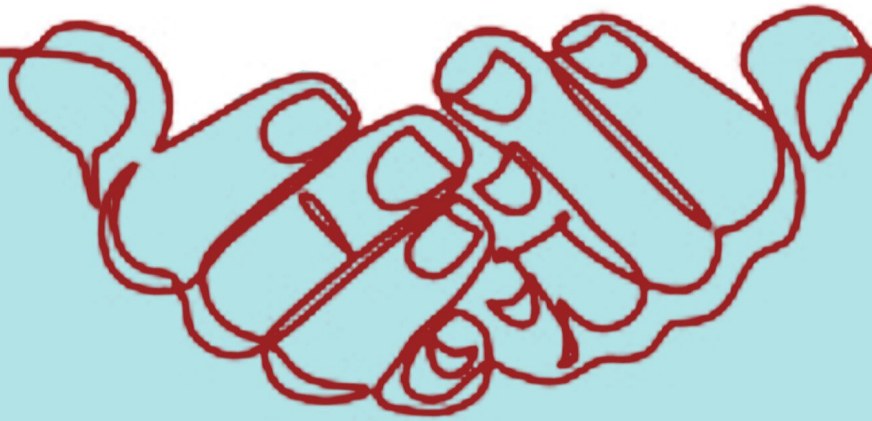
ی

برای **ایران‌شهر**، برای دل‌های چشم‌به‌راه؛
برای **بوشهر**، برای موج‌های بی‌قرار؛
برای **بندرعباس**، برای ساحلِ استوار؛
برای **بهبهان**، برای خاکِ صبور؛
برای **خرمشهر**، برای خاطره‌های دور؛
برای **چابهار**، برای دریای همیشه بیدار؛
برای **جنوب**... برای تمام این دیار؛
برای **ایران**... برای یک دل امیدوار.

بر



دست و دست



رَبُّنَا آتِنَا

خدایا، به ما ببخش...

آن قدر آرامش که مادرها شب را با نگرانی صبح نکنند،
آن قدر امید که دل‌های خسته هنوز به فردا فکر کنند.

فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً

در همین دنیا...

برایمان روزهایی بیاور که صدای موج، بلندتر از صدای موشکها باشد؛
که نخل‌ها دوباره فقط سایه بدهند، نه خاطره‌ی روزهای سخت.

وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً

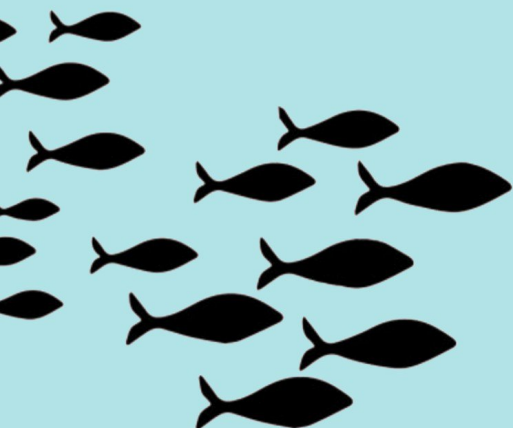
و در آن سوی این دنیا...

برای آن‌هایی که سهمشان از زندگی، دفاع از زندگی دیگران شد؛
آرامشی که پایان همه‌ی دلتنگی‌ها باشد.

وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

و ما را از آتش دور بدار...

از آتشی که به جان خانه‌ها می‌افتد،
از آتشی که دل مادران را می‌سوزاند.



نخل‌ها ایستاده می‌میرند...

اما چه چیزی باعث می‌شود یک نخل، حتی وقتی ترکش جنگ تنش را زخمی می‌کند، باز هم برای دیگران سایه داشته باشد؟ جواب در ریشه‌های عمیق آن است. در قرآن، وقتی حضرت مریم(س) در اوج تنهایی و درد بیرمق شد، خداوند او را به سمت نخل برد؛ درختی که وسط رنج و تکیه‌گاه بی‌کسی، نشانه‌ی رحمت و پناه بود.

جنوب دقیقاً همین را زندگی کرده است. سرزمینی که وقتی تجاوز تجاوزگران و سایه‌ی دشمن بر سرش افتاد، مردمانش به جای فرار، ریشه‌هایشان را در دل این خاک محکم‌تر کردند تا سایه و پناه یکدیگر باشند.

وقتی دشمن می‌خواهد آرامش خانه‌ها را بسوزاند، تازه معلوم می‌شود این ریشه‌ها چقدر عمیق‌اند.

نخل‌های جنوب شاید زیر آتش شلاق بخورند، اما تا آخرین نفس سایه می‌دهند؛ و مردم این دیار هم ثابت کرده‌اند که انسان برای تسلیم شدن ساخته نشده... برای پناه هم بودن در روزهای سخت ساخته شده است.

سایه وا سایه



شارفته خانه وا خانه



خب...

قرار بود این چند صفحه،
خانه وا خانه بگردد.
از خانه‌ای که بوی دریا می‌دهد،
به خانه‌ای که هنوز آیت‌الکرسی از پنجره‌اش شنیده می‌شود.
از خانه‌ای که یک صندلی‌اش هنوز خالی است،
به خانه‌ای که چراغش را برای برگشتنِ کسی خاموش نکرده.
خانه وا خانه گشتیم...
تا شاید یادمان بماند...
بعضی جاها را نمی‌شود ترک کرد.
نه به خاطر دیوارهایش،
به خاطر دل‌هایی که هنوز آنجا زندگی می‌کنند.
حالا وقتِ رفتنِ ماست...
امیدواریم دفعه‌ی بعد،
اگر خانه وا خانه سر زدیم،
فقط برای نوشیدن یک استکان چای باشد،
برای شنیدن صدای خنده،
برای سلام کردن به همسایه...
نه برای شمردنِ جای خالیِ کسی.

خدا نگهدار...

و تا آن روز،
خانه را تنها نگذارید.





هیئت فرهنگی مذهبی محبین امام سجاد (ع)
دانشگاه علوم پزشکی ایران شهر

با دعای خیر و همراهی شما، مسیر عاشقی مان ادامه دارد
ما را در مسیر نور همراهی کنید

